



درحالی‌که تمام این موارد کلاهبرداری است و جوانان از این طریق قرار نیست هیچ پولی به جیب بزنند. این کلاهبرداران اغلب در نرم‌افزارهای آگهی‌محور مانند دیوار و شیپور، اقدام به نشر آگهی‌هایی باعنوان پیداکردن کار و شغل می‌کنند، در حالی‌که هیچ کار و شغلی وجود ندارد و تمام این مراحل، کلاهبرداری است. به‌همین دلیل از مراجع قضایی درخواست می‌کنیم که روند نشر آگهی در فضای مجازی اصلاح شود و در ابتدا صلاحیت این افراد و مشاغل بررسی شود و سپس آگهی‌ها منتشر شود و این امر نیز مستلزم این است که این پلتفرم‌ها اصالت سند را از مراجع قضایی انجام دهند. متأسفانه پرونده‌هایی که در این زمینه تشکیل می‌شود، کم نیست؛ به‌همین دلیل مشخص است که باید درباره این مسائل در جامعه آموزش داده شود. یعنی به جوانان آموزش دهیم که تنها با کار، تلاش و کوشش است که می‌توان به شغل‌های خوب و زندگی‌های عالی رسید و در این باره نمی‌توان به وعده‌های دروغین افراد توجه کرد. خانواده‌ها نیز باید در این گونه مسائل هوشیار باشند که فرزندان‌شان با چه کسانی رفت‌وآمد دارند و نباید اجازه دهند فرزندان بی‌تجربه‌شان فریب کلاهبرداران را بخورند.



صحنه‌سازی برای

گروگان‌گیری خیالی

رازگشایی از قتل مرد افغان که قربانی اختلاف مالی با هموطنش شده بود،
خاطره کارآگاهی است که این هفته روایت کرده‌ایم؛ قاتل بعد از جنایت
برای اخاذی سناریوی گروگان‌گیری ساختگی را اجرا کرد



ریختن این پول دیگر کسی جوابگوی تلفن‌های خاله پسر گمشده نبوده است. شباهت‌های ذبیح با مقتول داخل فرعون زیاد بود. به رئیس اداره مراجعه کردم و موضوع را به او گفتم که بعد از هماهنگی پرونده ذبیح از اداره آدم‌ربایی به اداره قتل منتقل شد. صبح فردا خاله پسر جوان را دعوت کردم و از او خواستم موضوع را توضیح دهد که زن جوان گفت: ما تبعه افغانستان هستیم و چند سالی است که در ایران زندگی می‌کنیم. خانواده ذبیح در افغانستان هستند و او اینجا کارگر ساختمانی بود و گاهی به ما سر می‌زد. چند روز قبل پیامکی از خط او برآیم آمد که فهمیدم ربوده شده است. ساعتی بعد فرد ناشناسی با پسر من تماس گرفت و مدعی شد که ذبیح نزد اوست و گفت که مبلغ ۶۰۰ هزار تومان از علیرضا طلبکار است و تا این مبلغ را از طریق کارت به‌کارت به شماره حساب علیرضا واریز نکنیم، او را آزاد نمی‌کند. ما نیز با تصور این‌که با پرداخت این مبلغ ذبیح آزاد خواهد شد، بلافاصله اقدام به واریز پول به حساب عابربانک ذبیح کردیم، اما با این وجود هیچ خبری

۱۰ سال پیش به‌عنوان افسر ویژه قتل در اداره آگاهی در پلیس آگاهی تهران مشغول خدمت بودم. در یک شب سرد زمستانی در خانه مشغول استراحت بودم که تلفن ویژه قتل زنگ خورد و آن سوی خط افسر کلانتری از کشف یک جنازه در کنار سطل زباله خبر داد. سریع با تیم تشخیص هویت هماهنگ کردم و ساعت یک نیمه‌شب به آدرس اعلام‌شده رسیدیم. محل کشف جسد خلوت بود و به‌جز چند کارگر شهرداری و پلیس کسی در آن محل نبود.

افسر کلانتری جلو آمد تا توضیحات کوتاهی بدهد و گفت: ساعتی قبل چند کارگر شهرداری حین خالی‌کردن سطل زباله با جسدی در داخل فرعون کنار سطل روبه‌رو شدند و موضوع را اطلاع دادند. سراغ جسد رفتم، متعلق به پسر جوانی بود که از قیافه‌اش مشخص بود اتباع افغان است، اما هیچ اوراق هویتی همراهش نبود. پزشک قانونی بعد از معاینه جسد اعلام کرد که مقتول به خاطر اصابت جسم نوک‌تیز به سرش و خونریزی به قتل رسیده است.

پس از ۹۰ دقیقه بررسی صحنه جرم به خانه بازگشتم و می‌دانستم برای کشف این قتل کار سختی دارم. تمام فرضیه‌ها را در ذهنم بررسی می‌کردم و احتمال می‌دادم مقتول قربانی یک انتقام شده باشد.

یک هفته پرونده و فرضیات را بررسی کردم که به نتیجه نرسید. یک روز در اداره خسته و ناامید از پیدا نکردن سرخشی از این قتل، لایه‌لای پرونده دنبال چیز جدیدی می‌گشتم که همکار اداره یازدهم به سراغم آمد و گفت اگر شیرینی بدی کمک می‌کنم پرونده جسد داخل فرعون را حل کنی.

به او گفتم بگو چه داری که بینم ارزش شیرینی دارد یا نه. او هم پرونده پسر مفقودشده‌ای را پیش رویم گذاشت و گفت پرونده را بخوان که اگر همان پسر داخل فرعون است، هماهنگ کنیم پرونده به اداره شما ارسال شود. چند صفحه اول را خواندم که بر اساس آن، زن جوانی شکایت ناپدید شدن و سپس گروگان‌گرفتن خواهرزاده‌اش را مطرح کرده و مدعی بود خواهرزاده ۲۰ساله‌اش به نام ذبیح کارگر ساختمانی در محله تجریش بوده که مفقود شده و فردی در ازای آزادی او ۶۰۰ هزار تومان درخواست کرده و بعد از

از وی نشد و به همین علت تصمیم به شکایت گرفتیم. بعد از اظهارات زن جوان، تصویر ذبیح را نشان دادم که جسد را شناسایی کرد و گفت او خواهرزاده‌ام است. با شناسایی هویت مقتول یک قدم روبه‌جلو برداشته بودیم. آدرس محل کار مقتول را گرفتیم و عصر به آنجا رفتیم. کارگران ساختمان نیمه‌کاره در مورد ذبیح گفتند که او اینجا کار می‌کرد اما دو هفته‌ای می‌شود که سر کار نیامده است. او با یکی از کارگران به نام تیمور دوست بود، اما یکی، دو روز بعد از ناپدید شدن ذبیح، او هم تسویه حساب کرد و گفت قصد دارد به افغانستان برگردد. با شناسایی هویت تیمور و مفقود شدنش احتمال دادم قتل کار او باشد و اختلاف یا درگیری انگیزه جنایت باشد. صبح فردا از بانک درخواست پیگیری کارت بانکی ذبیح را کردم که جواب دادند با کارت او از یک بوتیک در اطراف میدان تجریش ۶۰۰ هزار تومان خرید شده است. صاحب بوتیک را احضار کردم که پسر جوان ادعا کرد یک جوان افغان با مراجعه به مغازه اقدام به خرید لباس به مبلغ ۱۰۰ هزار تومان کرد و سپس به بهانه این‌که قصد مسافرت به افغانستان را دارد و نیاز به پول نقد دارد، از من درخواست کرد تا بقیه موجودی حساب عابربانکشی را به‌صورت نقدی پرداخت کنم. من هم برای کمک به وی، مبلغ ۵۰۰ هزار تومان را به‌صورت نقد به او پرداختم. سه روز بعد دوباره به محل کار متهم به قتل رفتم و به تحقیق از کارگران دیگر پرداختم. یکی از کارگران مدعی شد ذبیح اقدام به دریافت پول دستی از تیمور کرد و گفت یک‌هفته‌ای پول را برمی‌گرداند. پس از مدتی گفت که قادر به بازپرداخت این پول نیست و همین موضوع باعث ایجاد اختلاف بین او و تیمور شد. تکه‌های پازل قتل در حال تکمیل شدن بود و دیگر با مفقود شدن تیمور به این نتیجه رسیدم او قاتل است. چهار ماه از قتل ذبیح می‌گذشت و خبری از قاتلش نبود، تا اینکه خبر رسید تیمور در یک مسافرخانه در اطراف راه‌آهن با هویت جعلی و به‌طور مخفیانه زندگی می‌کند. با همکاران اداره عملیات هماهنگ کردیم و شبانه سرراش رفتیم و او را دستگیر کردیم. پسر ۲۴ساله صبح روز بعد روبه‌رویم نشست و از او خواستم واقعیت را بگوید. پسر افغان بدون مقاومت به قتل اعتراف کرد و گفت: مقتول از من درخواست ۶۰۰ هزار تومان پول کرد و من به خاطر دوستی این پول را به او دادم. قرار بود ذبیح این مبلغ را پس از یک هفته بازگرداند، اما زمانی که از او پول را طلب کردم، عنوان کرد که پولی در اختیار ندارد و همین موضوع باعث شروع اختلاف ما دو نفر شد. حدود دو هفته قبل از جنایت، زمانی که برای پیگیری طلب خود به مقتول زنگ زده بودم، او به من فحاشی کرد و گفت قصد بازپرداخت پول را ندارد. بعداً ظهر روز حادثه ذبیح به ساختمانی که من نگهبان آنجا بودم، آمد تا آشتی کنیم. من به خاطر فحش‌هایی که داده بودم، کینه به دل داشتم. او مشغول بازی با گواشی موبایلش شد و من هم با کلنگی که کنارمان بود از پشت ضربه محکمی به سرش زدم که غرق خون روی زمین افتاد. بعد هم دستمالی را دور گردنش پیچیدم و آن قدر فشار دادم تا جانش را از دست داد. جنازه را داخل یک پتو قرار دادم و در تاریکی شب جسد را با فرعون از ساختمان خارج و در کنار یک سطل زباله رها کردم و به‌سرعت به ساختمان بازگشتم. فردای روز جنایت برای آن‌که به پول خود برسم، از طریق تلفن همراه مقتول با پسرخاله‌اش تماس گرفتیم و با طرح موضوع طلب مالی از ذبیح و تهدید به کشتن وی، آنها را مجبور کردم تا ۶۰۰ هزار تومان را به حساب عابربانکشی واریز کنند. با اعترافات تیمور و بازسازی صحنه جنایت، او را تحویل زندان دادم و پرونده را برای بازپرس ارسال کردم.

